

خانواده‌ی آقای هاشمی و آموزش کارآفرینی

کلیدواژه: کارآفرینی

اشرف یعقوبی نجف‌آبادی

هنرآموز هنرستان ایمانین
آموزش و پرورش نجف‌آباد

ببینیم. آقای هاشمی در کنار گل‌خانه توقف نمود و با صاحب گل‌خانه صحبت نمود. آن‌ها با اجازه وارد گل‌خانه شدند. در قسمت کنار گل‌خانه اطاق کوچکی بود که در آن رایانه وجود داشت و میزان دما، رطوبت و... گل‌خانه را گزارش می‌نمود.

علی گفت: «پدر آیا ما هم می‌توانیم گل‌خانه احداث کنیم.»

آقای هاشمی گفت: «من چند سالی است که در فکر این کار بوده‌ام و زمین آن را فعلاً تهیه کرده تا کم‌کم با پولی که از درآمد امسال حاصل می‌شود و مقداری وام که از دولت دریافت می‌نمایم بتوانیم گل‌خانه احداث کنیم.»

مریم گفت: «آیا شرایط دیگری هم لازم دارد.»

آقای هاشمی گفت: «بله باید هم آموزش‌های کارآفرینی دیده باشی و هم در زمینه‌ی کشاورزی مدارک لازم را ارائه دهی که من مهارت‌های لازم را در این زمینه دارم.»

علی گفت: «چه کارهایی از آن را بر عهده‌ی ما خواهی گذاشت.»

آقای هاشمی گفت: «شما بعد از این باید در زمینه‌ی زبان انگلیسی و رایانه‌ی آشنایی بیشتری به‌دست آورید. برای همین هم هست که بعد از سفر در تعطیلات تابستان شما باید در کلاس‌های آموزش زبان انگلیسی و رایانه ثبت‌نام و آموزش‌های لازم را طی کنید.»

منبع

۱. احمدپور، محمود، عزیزی، کارآفرینی، وزارت آموزش و پرورش، دفتر برنامه‌ریزی کتب آموزشی کاردانش، ۱۳۸۴
۲. حداد عادل، غلامعلی، تعلیمات اجتماعی سوم ابتدایی، دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۸۶
۳. روش تدریس علوم اجتماعی ابتدایی، ویژه‌ی مراکز و دانشسراهای تربیت معلم دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی
۴. شبیری، سیده فاطمه، مجله‌ی رشد مدرسه‌ی فردا شماره‌ی ۸، دوره‌ی پنجم، اردیبهشت ۱۳۸۸

محصول و خرید از کشاورزان فرصت مناسبی است که چند روزی به سفر برویم پیشنهاد شما چیست؟

علی گفت: «من دلم می‌خواهد به جاهای سرسبز برویم و از نزدیک مزارع حیوانات را ببینیم.»

طاهره خانم گفت: «من شنیده‌ام استان کرمانشاه بیشترین تولید نخود را دارد.»

آقای هاشمی گفت: «چگونه برویم؟ کدام شهر استان را برویم؟ از کجا مطمئن هستی؟»

مریم گفت: «معلم جغرافیای ما چند سایت را معرفی کرده که می‌توانیم با جاذبه‌های طبیعی و تاریخی و سایر دیدنی‌های کشور آشنا شویم.»

بیا باید به این سایت‌ها سری بزنیم. مریم پس از آماده کردن رایانه و اتصال به اینترنت وارد سایت ایرانولوژی شبکه‌ی دوم سیما شد:

<http://www.irib.ir/iranology>

بعد به قسمت مربوط به استان کرمانشاه رفت. در صفحه‌ی مربوط به این استان جاذبه‌های طبیعی، تاریخی و محصولات زراعی و باغی آن‌جا معرفی شده بود. آقای هاشمی گفت: «حتماً قیمت محصولات را هم می‌توان به‌دست آورد تا حیوانات امسال را با قیمت مناسب‌تر از آن‌جا خریداری کنیم.»

خودرو هم‌چنان در حرکت بود و از شهرها و روستاها می‌گذشت. هنگام عبور علی پرسید: «آن‌جا کجاست؟» پدر گفت: «آن‌جا یک گل‌خانه است.» مریم گفت: «یعنی در آن گل کشت می‌کنند!» آقای هاشمی گفت: «برای استفاده‌ی بیشتر از زمین کمتر و ایجاد شرایط مناسب‌تر، گل‌خانه احداث می‌کنند. و در آن گل و برخی سبزیجات مثل خیار، گوجه و... کشت می‌کنند.» مریم گفت: «پدر می‌توانیم از نزدیک گل‌خانه را

«علی هاشمی دانش آموز کلاس سوم دبستان است. او خواهری دارد به نام مریم که دو سال از او بزرگتر است و در کلاس پنجم درس می‌خواند. علی و مریم فرزندان آقای هاشمی هستند. آقای هاشمی کارمند اداره‌ی پست شهر کارون می‌باشد. طاهره خانم مادر علی و مریم، خانه‌دار است. مادر آقای هاشمی، مادر بزرگ بچه‌ها، با آن‌ها زندگی می‌کند. این جمله‌های آغازین کتاب تعلیمات اجتماعی سوم دبستان است. بعد از حذف استخدام‌های دولتی و ترویج فرهنگ کارآفرینی، خانواده‌ی آقای هاشمی تصمیم به تغییر شغل و گرایش به کارآفرینی را در کتاب تعلیمات اجتماعی گرفتند. در خواندن یکی دو قسمت از این نسخه‌های جدید با ما همراه شوید.

آقای هاشمی با شراکت برادرش همه‌ساله اول پاییز حیوانات کشاورزان را خریداری کرده و در انبار کنار خانه نگهداری می‌کند. نام شرکت آن‌ها شرکت بسته‌بندی حیوانات می‌باشد.

مریم در ساعات بیکاری و تعطیلی، طراحی روی بسته‌ها را انجام می‌دهد. او همواره طرح‌های نو و جدید را از سایت‌های مختلف به‌دست می‌آورد تا بسته‌های جذاب‌تری داشته باشند.

طاهره خانم و مادر بزرگ در بسته‌بندی حیوانات کمک می‌کنند. فامیل‌های آن‌ها حیوانات خود را از آقای هاشمی خریداری می‌کنند. علی برای یافتن مشتریان بیشتر و فروش بهتر در سایت‌های تجاری جست‌وجو می‌کند. علی تمام تابستان کارت ویزیت شرکت خود را به همراه بسته‌های حیوانات برای مشتریان هدیه می‌برد.

در یکی از روزهای فصل بهار آقای هاشمی پس از فروش حیوانات به منزل بازگشت و طاهره خانم، مادر و بچه‌ها را که تازه امتحانات آخر سال را به پایان رسانده بودند صدا زد و گفت: تا برداشت